



Examining the Ruling on Insulting a Believer from the Perspectives of Shia and Sunni Jurists

Fatemeh Ansari*

Received: 17 May 2024 | Received in revised form: 26 June 2024 | Accepted: 10 October 2024 | Published: 30 December 2024

Abstract

One of the fundamental principles for every individual in society is the integrity of their personal and social identity, along with their dignity and honor, which is emphasized in Islam. Therefore, any form of insult, humiliation, or abusive language directed at a person's dignity and honor is strictly prohibited. Insulting a believer refers to the act of cursing and using derogatory language, which is discussed in various fiqhi contexts, such as *Hudud* (limits) and *Makasib Muharamah* (unlawful earnings). The issue of insults is a primary concern worldwide, encompassing extensive political, social, ethical, psychological, and propagandistic dimensions. Given the significance of this topic, this study explores the concept of insults while examining the ruling on insulting a believer from the perspectives of both Shia and Sunni jurists. The findings indicate that insulting a believer is deemed unlawful in Islamic law according to all Islamic sects. This research employs a descriptive-analytical methodology.



Keywords: Insult, Abusive Language, Humiliation, Insulting a Believer, Cursing.

* Assistant Professor, Department of Fiqh and Fundamentals of Islamic Law, University of Qom, Qom, Iran. Email: fa.ansar92@gmail.com

▣ Ansari, F., (2024), Examining the Ruling on Insulting a Believer from the Perspectives of Shia and Sunni Jurists. *Journal of New Perspectives in Islamic Jurisprudence*, 2 (2), 60-83. <https://doi.org/10.22091/rcjl.2024.9895.1032>



بررسی حکم سب مؤمن در ادله از منظر فقهای امامیه و اهل سنت

فاطمه انصاری*

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۲/۲۸ | تاریخ اصلاح: ۱۴۰۳/۰۴/۰۶ | تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۷/۱۹ | تاریخ انتشار: ۱۴۰۳/۱۰/۱۰

چکیده

یکی از اصول بنیادین و ارزشی هر فرد در جامعه شخصیت فردی و اجتماعی و منزلت و کرامت فرد است که مورد تأکید دین اسلام قرار گرفته است؛ لذا هرگونه توهین و تحقیر و فحش و ناسزا به منزلت و کرامت انسان، مورد نهی قرار گرفته است. سب مؤمن به معنای دشنام و ناسزاگویی است که در برخی ابواب فقهی مثل حدود و مکاسب محرمه مورد بحث قرار گرفته است. موضوع سب از مسائل نخستین در جهان است که دارای ابعاد مختلف سیاسی، اجتماعی اخلاقی وسیع و جنبه‌های روانی و تبلیغاتی بسیاری می‌باشد؛ بنابراین با توجه به اهمیت این بحث، این پژوهش ضمن بررسی مفهوم سب به بررسی حکم سب مؤمن از منظر فقهای امامیه و اهل سنت پرداخته است. نتایج به دست آمده از بررسی ادله، حاکی از این است که سب مؤمن در شرع مقدس اسلام از دیدگاه تمام مذاهب اسلامی، حرام است. این پژوهش به روش توصیفی - تحلیلی نگاشته شده است.



کلیدواژه: ناسزا، دشنام، توهین، سب مؤمن، فحش.

* استادیار، گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه قم، قم، ایران | fa.ansar92@gmail.com

□ انصاری، فاطمه. (۱۴۰۳). بررسی حکم سب مؤمن در ادله از منظر فقهای امامیه و اهل سنت، پژوهش‌های فقهی مسائل

مستحدثه. ۲(۲)، ۸۳-۶۰. <https://doi.org/10.22091/rcjl.2024.9895.1032>

(۱) مقدمه

حمایت از حیثیت، شرف و کرامت انسانی از دیر زمانی است که مورد توجه ادیان الهی و قوانین موضوعه بشری قرار گرفته است و هر گونه تعرض به حیثیت، شرافت و کرامت انسان تحت عناوینی همچون سب، افتراء، قذف، توهین و نظایر آن مستحق جزا و عقوبت اخروی یا مجازات دنیوی شناخته شده است. احکام فقهی سب و فروعات ناظر به آن، حاکی از اهتمام جدی شریعت اسلام به امنیت اخلاقی جامعه و مبین برنامه و سازوکار فقه اسلامی در تنزه جامعه و جلوگیری از ناهنجاری‌های فردی و اجتماعی است. با توجه به اهمیت بررسی موضوع سب مؤمن در این پژوهش ضمن تبیین مفهوم واژگان سب و مؤمن به دنبال پاسخ به این سؤال هستیم که حکم سب مؤمن در ادله فقهی از منظر فقهای امامیه و اهل سنت چیست؟ مراجعه و تتبع در منابع شرعی نشان می‌دهد که در آن منابع، تعریف خاصی از سب بیان نگردیده است؛ لذا از آنجایی که سب در روایات موضوع حکم قرار گرفته و یک معنای عرفی است، پس ناگزیر به مراجعه به عرف هستیم. زیرا اگر برای سب، معنای خاصی غیر از معنای عرفی وجود داشت، حتماً شارع آن را بیان می‌کرد، و همین تبیین نکردن شارع دلیل بر آن است که وی تعیین معنای آن را به عرف واگذار کرده است. چنانچه شیخ اعظم مفهوم سب را معلق به شناخت عرف کرده‌اند و مرجع بازشناسی آن را جامعه معرفی کرده‌اند (انصاری، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۱۲۵)

(۲) پیشینه تحقیق

الف) واکاوی سب و لعن از دیدگاه مذاهب اسلامی پدیدآورنده علی‌نیا خطیر، علی، نشریه اندیشه تقریب پاییز ۱۳۹۶ - شماره ۳۳ در این مقاله، ابتدا بیان مفهومی سب و لعن و شتم و سپس ادله قائلین به جواز لعن تبیین می‌شود و پس از آن به صورت مبسوط ادله آنها مورد نقد و بررسی قرار گرفته و در نهایت نیز به صورت مختصر جمع‌بندی می‌شود؛ بنابراین به بررسی فقهی - تفسیری سب و لعن جهت مقایسه آن دو از منظر امامیه پرداخته است که با مقاله حاضر تفاوت مبنایی دارد. ب) سب و لعن در قرآن علی‌اکبر ذاکری، مجله حوزه پاییز ۱۳۸۹ در این مقاله از معنای لعن و سب در لغت و تفاوت آن دو در قرآن، سخن به میان آمده است و به مرزبندی مفهومی آن دو پرداخته شده است و با مقاله حاضر که بررسی حکم و ادله فریقین در

مورد سب مؤمن دارد تفاوت دارد. ج) بررسی فقهی و حقوقی جرم قذف و دشنام با رویکرد پاسخ به مسائل نوپدید، مجتبی صادقی، دکتری دانشگاه تهران، بهمن ۱۳۹۳ رویکرد این رساله فقهی حقوقی دشنام و مبانی تشدید مجازات دشنام رسانه‌ای، قصاص کلامی و پاسخ به شبهات و مسائل نوپدید در حوزه دشنام همچون بدزبانی است که با رساله حاضر اساساً تفاوت دارد و چندین تحقیق دیگر که موضوع آن اختصاصاً سب النبی، دشنام به مقدسات و سب صحابه و... بوده است که از لحاظ روش و ساختار و محتوا کاملاً با مقاله حاضر تفاوت دارد.

۳) سب در لغت و اصطلاح

از منظر امامیه سب در لغت به معنای شتم و ناسزا آمده است (جوهری، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۱۴۴). راغب در مفردات می‌نویسد: «السب: الشتم الوجیع» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۳۹۱): «سب دشنام دردآور است». در تاج العروس آمده است: «السب: الشتم» (زبیدی، ۱۴۱۴ق، ج ۳، ص ۳۴): «سب به معنای شتم است». ابن منظور می‌نویسد الشتم قبیح الکلام و لیس فیه القذف. شتم به معنای کلام زشت است که در آن تهمت نیست همچنین سب به معنای قطع کردن است (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۲، ص ۳۱۸). در لسان روایات نیز، هر چند با عناوینی مثل «شتم نال ذکر با سوء» آمده، اما مراد از همه آنها همان اسائه و طعن و خوار نمودن مخاطب است. تبریزی در تعریف سب فرموده است: «إسناد ما يقتضي تقصه إليه» (تبریزی، ۱۴۱۳ق، ص ۱۳۲) یعنی آن چیزی که موجب تنقیص شخص می‌شود به او نسبت بدهند، چه این نقص در او باشد و چه نباشد. بله اگر نقص در او نباشد علاوه بر عنوان سب، عنوان تهمت هم بر آن منطبق می‌شود. از منظر اهل سنت نیز السب در لغت و اصطلاحاً یعنی رودرروی کسی و به صورت آشکارا به وی دشنام‌دادن و بیان آنچه که مورد اکراه طرف مقابل باشد که دارای حد و حدود نمی‌باشد؛ مانند کلمه احمق و یا ظالم الدمیاطی الشافعی، ۱۴۱۸ق، ۲ ص ۲۵۰/علیش، بی تا ج ۴، ص ۴۷۶/ (الزرقانی، ۱۴۱۷ق، ج ۵ ص ۳۱۸). دسوقی در این باره گفته است: السبُّ هُوَ الشِّتْمُ، وَهُوَ كُلُّ كَلَامٍ قَبِيحٍ، وَحِينَئِذٍ فَالْقَذْفُ وَالِاسْتِخْفَافُ بِحَقِّهِ وَالْحَاقُّ التَّقْصِ بِهِ كُلُّ ذَلِكَ دَاخِلٌ فِي السَّبِّ (دسوقی، بی تا، ج ۴ ص ۳۰۹): فحاشی تمامی سخن‌های قبیح و زشت را در برمی‌گیرد؛ مانند بدنام کردن و تهمت‌زدن و عیب‌نهادن بر کسی، تمامی اینها در موارد دشنام و

فحاشی وارد می‌شوند. در جمع‌بندی آرا اهل لغت و فقها چنین به نظر می‌رسد که «سب» به معنای شتم، دشنام و فحش و ناسزاست که دربردارنده اهانت و تحقیر است که موجب آزار شخص گردد و مترادف با شتم است.

۴) مؤمن در لغت و اصطلاح

کلمه «مؤمن» از ماده «امن» مشتق شده است و ضد خوف است (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۳، ص ۲۱). ایمان به دو معنای ضد کفر و تصدیق است. مؤمن به معنای تصدیق‌کننده است. «و الأصل أن يستعمل فی سکون القلب» به معنای آرامش قلبی می‌باشد (فیومی، بی‌تا ج ۲، ص ۲۴). در مفردات راغب به معنای اطمینان و آرامش قلبی و برطرف شدن خوف و ترس ذکر شده است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۹۰). پس در جمع‌بندی اقوال؛ «مؤمن» از منظر لغویون به کسانی اطلاق می‌شود که آرامش خاطر داشته باشند و هیچ‌گونه خوف، وحشت، اندوه در قلبش نداشته باشند.

منظور از مؤمن در اصطلاح امامیه و روایات شیعه، غیر از آن معنایی است که در روایات اهل سنت اراده شده است (خویی، بی‌تا ج ۱، ص ۲۷۹). از دیدگاه شیعه، مؤمن کسی است که به خدای سبحان و رسول او و معاد و امامان دوازده گانه ایمان داشته باشد (خویی، بی‌تا، ج ۱، ص ۳۲۳)، ولی از دیدگاه اهل سنت، مومن و مسلمان مترادف هستند. هر آیه ای که خطاب «یا ایها الذین آمنوا» دارد مسلمانان را مورد خطاب قرار داده است یعنی افرادی که شهادتین را بر زبان می‌آورند همانطور که طباطبایی قمی می‌نویسد: «مراد از «الذین آمنوا» در اصطلاح قرآنی، جمیع امت اسلام است، به ویژه مسلمانان صدر اول» (طباطبایی قمی، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۲۱۸). یکی از فقهای اهل سنت نیز می‌نویسد: «آنچه موضوعیت دارد عنوان «مسلم» است نه مؤمن، و سب کردن هر مسلمان، موجب فسق و در عداد موانع پذیرش شهادت است.» (طعمه حلبی، ۱۴۳۶ق، ج ۶، ص ۲۷).

۵) فقهای امامیه

از دیدگاه فقهای امامیه سب و دشنام و نسبت گمراهی یا یکی از معصیت‌های الهی به مؤمن

دادن یا با لقب زشت خواندن افراد، مرد باشد یا زن یا بچه، موجب تعزیر و تأدیب می‌شود (سلار دیلمی، بی‌تا، ص ۲۵۶). جهت تقویت این کلام به اقوال فقهای امامیه اشاره خواهیم کرد.

شهید الثانی در مسالک الافهام می‌نویسد: لما كان أذى المسلم غير المستحق للاستخفاف محرماً، فكل كلمة يقال له ويحصل له بها الأذى، ولم تكن موضوعة للتذف بالترنا وما في حكمه لغة ولا عرفاً، يجب بها التعزير، لفعل المحرم كغيره من المحرمات (شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ج ۱۴، صص ۴۳۴-۴۳۳) شهید ثانی در کتاب مسالک فرمودند: آزار دادن مسلمانی که سزاوار آزار نیست، حرام است، پس هر سخنی که به مسلمان گفته شود و به او ضرر برساند، و گوینده لغتاً و عرفاً قصد قذف و آنچه در حکم قذف است را نداشته باشد، باید تعزیر شود؛ زیرا فعل حرامی مانند سایر محرمات است.

سید عاملی در مفتاح الكرامة نیز چنین می‌نویسد: "والشتم: السب، بأن تصف الشيء بما هو إزراء و نقص، فيدخل في السب كل ما يوجب الأذى، كالتذف، والتحقير، والوضيع، والكلب، والكافر، والمردد، والتعبير بشيء من بلاء الله كالأجذم، والأبرص. ولو كان مستحقاً للاستخفاف فلا حرمة، إلا فيما لا يسوغ لقاءه به" (حسینی عاملی، ۱۴۱۹ق، ج ۱۲، ص ۲۲۲): شتم همان سب است، چیزی که به تهمت و حقارت وصف می‌شود. پس دشنام شامل هر چیزی است که موجب ضرر می‌شود، مانند تهمت، تحقیر، پستی، سگ، کافر، مرتد و سرزنش با چیزی از مصائب الهی، مانند جذامیان. شیخ نجفی در جواهر الکلام بیان می‌دارد که (ولو كان المقول له مستحقاً للاستخفاف) لكفر أو ابتداء أو تجاهر بفسق (فلاحد ولا تعزير) بلا خلاف، بل عن الغنية الاجماع عليه، بل ولا إشكال نعم يترتب التعزير على ما سمعته سابقاً في حق غير المستحق (وكذا كل ما يوجب أذى كقوله: يا أجذم أو يا أبرص) أو يا أعور أو نحو ذلك وإن كان فيه، إذ ذلك أشد عليه (نجفی، ۱۴۱۴ق، ج ۴۱، صص ۴۱۲-۴۱۳)؛ به این معنا که سب کسی که سزاوار خوار شمردن باشد، مانند کافر و بدعت‌گذار یا متجار به فسق، بدون هیچ اختلافی حرام نیست، نه حد دارد و نه تعزیر بلکه اجماعی است. اما سب مسلمانی که سزاوار آن نیست، موجب تعزیر است همچنین هر چیزی که موجب آزار شود، مانند گفتن: ای جذامی یا برصی یا «ای یک چشم» یا مانند آن و اگر آن عیب در او باشد، مجازاتش شدیدتر است.

علامه خوئی نیز در مصباح الفقاهة این گونه تبیین می‌کند که «سب المؤمن حرام في الجملة بالادلة الاربعة. قد استقل العقل بحرمة سب المؤمن في الجملة، لكونه ظلماً وايداءً، و علی ذلك اجماع المسلمين من غير تكبير» (خویی، بی تا ج ۱، صص ۴۳۶ - ۴۳۸): سب مؤمن به دلایل اربعه حرام است. عقل به طور کلی حرمت سب مؤمن را پذیرفته است، زیرا ظلم و آزار است و مسلمانان در این امر بدون انکار اتفاق نظر دارند. همچنین شیخ طوسی در النهایه معتقد است که هر کس به دیگری بگوید: ای فاسق! یا ای خائن! یا ای شراب‌خوار! درحالی که او ظاهراً عادل است، حدّ قذف بر وی جاری نمی‌شود، ولی تأدیب می‌شود و اگر به مسلمانی بگوید: تو آدم رذل یا پست یا احمق یا خوک یا سگ یا مسخ شده یا مشابه اینها هست، تعزیر می‌شود و اگر انسان دیگری را به سخنی مورد خطاب قرار دهد که احتمال دشنام در آن است، تعزیر و تأدیب می‌شود تا دیگر از اهل ایمان بدگویی نکند. هر کلامی که مایهٔ ایذا و آزار مسلمانان شود واجب است گویندهٔ آن تعزیر گردد. (طوسی، ۱۴۰۰ق، ج ۵، ص ۷۲۹). همچنین ابن براج در المذهب می‌نویسد که اگر به دیگری بگوید: ای کافر! درحالی که او ظاهراً مسلمان است، مورد تعزیر قرار می‌گیرد و اگر دیگری را با کلامی که احتمال دشنام می‌رود، خطاب کند تأدیب و تعزیر می‌شود تا با اهل ایمان برخورد بد نکند و هر گاه او را با یکی از بلاهای الهی مانند پستی، جذام، کوری، جنون و مشابه اینها سرزنش کند یا یکی از گرفتاری‌های مخفی او را آشکار سازد، لازم است تأدیب شود مگر اینکه مخاطب او فردی گمراه و کافر باشد. هر لفظی که انسان با آن دیگر مسلمانان را ایذا و آزار رساند واجب است گویندهٔ آن تعزیر شود (ابن براج، ۱۴۰۶ق، ج ۲، ص ۵۵۱).

همان گونه که ملاحظه شد در بین فقهای امامیه اتفاق نظر وجود دارد که هر سخنی که سب آزار مسلمان شود و به او ضرر برساند، فعل حرامی محسوب شده و سب تعزیر می‌شود.

۵-۱) ادلة حرمة سب مومن از منظر فقهای امامیه

حال که مفهوم سب و مؤمن روشن شد اکنون به بررسی ادله حرمت سب مؤمن می‌پردازیم:

۵-۱-۱) قرآن:

عمده آیاتی که برای حرمت سب مؤمن، مورد استناد قرار گرفته عبارت است از:

۵-۱-۱-۱) آیه کریمه ۱۴۸ از سوره نساء

«لَا يَحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ...» در تقریب استدلال به آیه کریمه فوق می‌توان گفت: عبارت «من القول» بیان برای سوء است، یعنی خداوند آشکار کردن سخن زشت را دوست ندارد. یکی از مصادیق سخن زشت نیز سب است پس موردپسند خداوند نیست و حرام است؛ لذا آیه شریفه می‌تواند مستند حرمت سب باشد (تبریزی، ۱۴۱۶ق، ج ۱، ص ۱۶۰).

نقد مطلب چنین است که احتمال دارد عبارت «من القول» بیان برای «الجهر بالسوء» باشد نه برای «السوء»؛ و مراد این باشد که هرگاه شخصی عمل زشتی مرتکب شد، خداوند دوست ندارد که آن عمل توسط خود شخص یا شخص دیگر، بیان و اظهار گردد. پس بیانگر این است که ارتکاب به عمل زشت یک معصیت است و فاش کردن آن معصیتی دیگر و اظهار ظلم فقط برای رفع ظلم جایز است؛ لذا این مطلب هیچ ارتباطی به سب ندارد.

۵-۱-۱-۲) آیه کریمه ۳۰ از سوره حج

«واجتنبوا قول الزور» (از گفتار زور کناره‌گیری کنید) اصل ماده «زور» به معنی میل و انحراف است (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۳، ص ۳۶) به همین جهت، زور در کلام بزرگان به باطل تفسیر شده است (انصاری، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۲۲۸). زیرا باطل نیز منحرف از حق است؛ بنابراین «قول الزور» یعنی گفتار باطل. سب مؤمن نیز از مصادیق قول زور به معنی سخن باطل است (سبحانی، ۱۴۲۴، ص ۴۷۷) پس آیه حرمت سب مؤمن را اثبات می‌کند.

نقد وارده بر این استدلال چنین می‌باشد که اولاً زور یعنی قول باطل و خلاف حق که فقط بر کذب منطبق است. ولی سب نمی‌تواند مصداق کذب باشد؛ چون سب انشا است؛ ولی کذب اخبار است (تبریزی، ۱۴۱۶ق، ج ۱، ص ۱۵۹). ثانیاً آیه در صدد بر حذر بودن از گفتار مشرکین در حین انجام اعمال حج جاهلی است تا سخنان باطل و بی‌اساس بیان نکنند پس ارتباطی با سب مؤمن ندارد. ثالثاً مقصود از قول الزور در آیه، شهادت دادن به باطل و غنا است و حرمت سب را نمی‌رساند. البته به نظر نویسنده اشکالات فوق قابل‌خداشه است؛ زیرا اولاً زور به معنی هر چیزی است که خلاف حق باشد و منحصر در کذب نیست. ثانیاً انشا خلاف حق هم معنی دارد و در سب واقع می‌شود. ثالثاً معنای قول الزور در آیه توسعه دارد و شامل همه

موارد از جمله سب مؤمن هم می‌شود و سب مؤمن مصداق اکمل قول الزور بوده؛ لذا می‌توان از آیه حرمت سب استدلال کرد.

۵-۱-۱-۳) آیه کریمه ۵۸ از سوره احزاب

وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا كُتِبُوا فَقَدْ اِخْتَلَوْا بِهِتَانًا وَإِنَّمَا مُبِينًا: مفاد آیه شریفه بیانگر حرمت آزار رساندن به افراد مؤمن است درحالی که گناهی را که مرتکب نشده‌اند به آنان نسبت دهند و باعث آزار و اذیت آنها گردند. از آنجایی که سب مؤمن نیز موجب ناراحتی و آزار مؤمن می‌باشد؛ لذا به استناد آیه شریفه حرام است. چنانچه طباطبایی قمی می‌نویسد: «هنگام مواجهه با مؤمنی که در صدد آزار اوست جرمی را که در واقع جرم نیست به او نسبت می‌دهد و بدین وسیله مبهوتش می‌کند و این همان بهتان است» (طباطبایی قمی، ۱۴۱۳ق، ج ۱۶، ص ۳۳۹)

۵-۱-۱-۴) آیه کریمه ۱۱ از سوره حجرات

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِّن قَوْمٍ عَسَىٰ أَن يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِّن نِّسَاءٍ عَسَىٰ أَن يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَرُوا بِاللِّقَابِ بِنِسِ الْأَسْمِ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَن لَّمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ: مفاد آیه شریفه به‌وضوح دلالت بر نهی از عیب‌جویی و گفتگو با القاب زشت و کلمات ناپسند است که این نهی دال بر حرمت است؛ لذا سب مؤمن حرام است و در انتهای آیه شریفه؛ کسانی که القاب زشت به دیگری می‌دهند و از این کار توبه نکردند ظالم هستند عمل آنها مصداق ظلم است و ظلم هم قبیح است و بالملازمه شرعاً حرام است؛ بنابراین این آیه می‌تواند مستند حرمت سب مؤمن قرار گیرد.

۵-۱-۲) سنت

روایاتی که در خصوص حرمت سب وارد شده، چه از طرق خاصه و چه از طرق عامه، به حدّ استفاضه رسیده است (خویی، بی‌تاج ۱، ص ۲۷۸)

۵-۱-۲-۱) صحیحہ عبد الرحمن بن الحجاج

فِي رَجُلَيْنِ يَتَسَابَّانِ قَالَ الْبَادِيُّ مِنْهُمَا أَظْلَمُ وَوَزْرُهُ وَوَزْرُ صَاحِبِهِ عَلَيْهِ مَا لَمْ يَخْتَدِرْ إِلَى الْمَظْلُومِ. این

روایت از لحاظ سند تمام است (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۳۶۰). از لحاظ دلالت در مورد دو مردی که یکدیگر را سب می‌کنند نقل می‌کند که حضرت فرمودند: «شروع کرده ظالم‌تر است تا زمانی که از مظلوم عذرخواهی نکرده گناه خودش و طرف مقابل بر عهده اوست» (انصاری، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۲۵۴)؛ لذا به نظر نویسنده روایت دلالت بر حرمت سب دارد؛ زیرا حضرت تعبیر به "ظالم‌تر است" کرده و چون بر طبق کبرای کلی قاعده ملازمه «کلما حکم به العقل حکم به الشرع» ظلم عقلاً قبیح و شرعاً حرام است پس سب هم حرام است.

۵-۱-۲-۲) صحیحہ ابی بصیر

إِنَّ رَجُلًا مِنْ تَمِيمٍ أَتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ أَوْصِنِي فَكَانَ فِيهَا أَوْصَاءٌ أَنْ قَالَ لَا تَسُبُّوا النَّاسَ فَتَكْسِبُوا الْعَدَاوَةَ لَهُمْ (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۳۶۰). روایت در مورد شخصی از قبیله تمیم است که نزد پیامبر اکرم (ص) آمد عرض کرد سفارشی به من بفرما؛ از جمله سفارش‌هایی که به آن مرد فرمود این بود که: «مردم را سب مکنید که دشمنی میانشان کسب کنید». این روایت از لحاظ سند تمام است (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۱۱، ص ۸). از لحاظ دلالت؛ بیانگر دستور اخلاقی است روایت در مقام بیان حکم شرعی نیست (طباطبایی قمی، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۲۱۶) یعنی سب نکردن افراد به خاطر این است که سب ایجاد دشمنی می‌شود. همچنین نهی در روایت در مقام تعلیل است (یعنی علت نهی این است که دشمنی بین مردم ایجاد نشود) لذا حداکثر نهی تنزیه‌ی و ارشادی است نه نهی تحریمی (تبریزی، ۱۴۱۶ق، ج ۱، ص ۱۶۰). لذا به نظر نویسنده نهایت چیزی که از آن استفاده می‌شود، کراهت سب است و حرمتش جای مناقشه دارد. در نقد این روایت اینگونه باید گفت که به نظر نویسنده عبارت «فَتَكْسِبُوا الْعَدَاوَةَ لَهُمْ» را نباید علت منحصره برشمرد، بلکه عداوت را یکی از اثرات سب باید محسوب کرد و ظلم را از اثرات دیگرش برشمرد. پس حداکثر می‌توان گفت این روایت در مورد حرمت سب مؤمن ساکت است که با توجه به ذائقه شارع در این مورد میتوان این روایت را هم مویدی برای حکم حرمت سب دانست.

۵-۱-۲-۳) موثقه‌ی ابی بصیر

«سَبَابُ الْمُؤْمِنِ فُسُوقٌ وَقِتَالُهُ كُفْرٌ وَأَكْلُ لَحْمِهِ مَعْصِيَةٌ وَحُرْمَةُ مَالِهِ كَحُرْمَةِ دَمِهِ» (کلینی، ۱۴۰۷ق،

ج ۲، ص ۳۶۰). این روایت از لحاظ سند تمام است (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۱۱، ص ۵). از نظر دلالت: پیامبر اسلام فرمودند: «سب کردن مؤمن فسق است». «فسق» یعنی چیزی که از حد خودش خارج شده باشد یعنی خروج از حدود دین؛ زیرا حدودی که در روایت آمده، لازم است رعایت شود پس سب مومن حرام است. در مورد کلمه «سباب» سه احتمال وجود دارد: الف) مصدر ثلاثی مجرد به همان معنای سب باشد (طریحی، ۱۴۱۶ق، ج ۲، ص ۸۰). در مجمع البحرین آورده: سب، شتم است و سباب نیز مانند آن است (طریحی، ۱۴۱۶ق، ج ۲، ص ۸۰). ب) سباب، مصدر باب مفاعله باشد (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۱۱، ص ۵). ج) سباب بر وزن فعال صیغه مبالغه باشد (شهیدی، ۱۳۷۵ق، ج ۱، ص ۵۵).

جهت نقد و بررسی این روایت به نظر می‌رسد که در صورت اول دلالت روایت بر ممنوعیت سب مؤمن، روشن است. اما نسبت به دو احتمال دوم و سوم حرمت سب را اثبات نمی‌کند: طبق احتمال دوم، دلالت روایت بر حرمت سب مؤمن مورد مناقشه است. زیرا در این صورت، تنها حرمت سب طرفینی از آن فهمیده می‌شود و در مورد حکم سب یک طرفه ساکت است؛ بنابراین، با وجود این احتمال، استدلال به این روایت با اشکال مواجه می‌شود و احتمال سوم نیز این معنا را می‌رساند که مبالغه در سب حرام است؛ ولی سب بدون مبالغه حرام نیست (همان). در اینجا هم استدلال به خاطر احتمال باطل می‌شود. پس طبق دو احتمال اخیر نمی‌توان به استناد این روایت حکم به حرمت سب کرد.

۵-۱-۲-۴) روایت سکونی

سَبَابُ الْمُؤْمِنِ كَالْمُشْرِفِ عَلَى الْهَلَكَةِ (کلینی، ۴۰۷ق، ج ۲، ص ۳۵۹). این روایت از لحاظ سند به خاطر نوفلی که در سلسه راویان است ناتمام است، زیرا نوفلی توثیقی نشده است (نجاشی، ۱۳۶۵ق، ص ۳۸). اما از لحاظ دلالت: باتوجه به مفاد روایت به فرموده پیامبر اکرم سب کننده مومن مانند کسی است که در آستانه نابودی و هلاکت است. از نظر شارع مقدس انداختن خود در معرض هلاکت عملی خلاف شرع و حرام است لذا این روایت دال بر حرمت سب مومن است.

در نقد این روایت گفته شده است که مشرف بر هلاکت (کسی که هنوز به هلاکت نیفتاده

است) غیر از خود هلاکت است پس حرمت سب از این روایت به دست نمی آید (روحانی، ۱۴۱۲، ج ۱۴، ص ۲۹۳). اما به نظر نویسنده در پاسخ باید گفت که به تصریح آیه شریفه لاتلقوا بایدیکم الی التهلکة در هلاکت انداختن خود یا فراهم کردن مقدمات هلاکت از باب مقدمه حرام، حرام است و سب مؤمن هم یا علت هلاکت و یا مقدمه هلاکت بوده؛ لذا حرام است. پس روایت مستند حرمت سب مؤمن است. تنها اشکالی که باقی می ماند این است که کلمه سباب دارای سه احتمال است صیغه مبالغه، مصدر مفاعله و ثلاثی مجرد که در حدیث قبل پاسخ داده شد؛ لذا اگر مشکل سندی این روایت حل شود از نظر دلالت برای اثبات حرمت سب مؤمن قابل استناد است.

۵-۱-۳) اجماع

به گفته برخی فقیهان، بر حرمت سب، مسلمین بدون هیچ مخالفتی اجماع دارند (خویی، بی تا، ج ۱، ص ۲۷۷) تا جایی که فقیه سبزواری می نویسد: «سب، نه تنها به اعتقاد مسلمین، بلکه نزد همه خردمندان، امری قبیح است و اختصاص به آئینی ندارد» (سبزواری، ۱۴۱۳ق، ج ۱۶، ص ۹۶). اما علامه حلی در «تذکره الفقهاء» قائل به عدم خلاف در حرمت سب مؤمن است (حلی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۲، ص ۱۴۴). در حالی که عدم خلاف با اجماع فرق دارد. همان طور که به گفته برخی فقها، معلوم نیست که عدم خلاف در حکم اجماع باشد (بهبهانی، ۱۴۲۴ق، ج ۲، ص ۸). شیخ اعظم نیز بعد از بیان ضعف های اجماع منقول، عدم خلاف را ضعیف تر از اجماع منقول دانسته است (انصاری، ۱۴۱۹ق، ج ۱، ص ۱۹۲).

پس عدم خلاف به خودی خود، دلیل بر حکم شرعی نیست، مگر آنکه برگشتش به اجماع باشد؛ در حالی که خود اجماع هم نزد امامیه دلیل مستقلی در عرض کتاب و سنت نیست؛ بلکه حجیت آن در گرو کاشفیت از رأی معصوم است. پس به نظر نویسنده اجماع نمی تواند مستند حرمت سب مؤمن باشد و اگر هم بپذیریم از باب احتیاط به خاطر مخالفت نکردن با فقهاست. عدم خلاف نیز مستند حرمت سب نمی باشد؛ زیرا همان گونه شیخ اعظم فرمودند ضعیف تر از اجماع است.

۵-۱-۴) عقل

حکم حرمت سب مؤمن با استناد به حکم عقلی به کمک قاعده ملازمه «کلما حکم به العقل حکم

به الشرع» به دست می‌آید. وجه دلالت عقل این است که سب مؤمن ظلم است. زیرا سب مؤمنی که به وظایفش عمل کرده و هیچ کوتاهی هم نکرده است موجب آزار و تحقیر اوست که عقل سب این فرد را ظلم می‌داند و ظلم را هم قبیح می‌داند، پس عقل سب مؤمن را هم قبیح می‌داند (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۲۲، ص ۶۲). به نظر می‌رسد سب مؤمن هرگاه به قصد تحقیر و اهانت و آزار باشد، ملازم با ظلم است و قبیح است در غیر این صورت سب محقق نمی‌شود.

۶) علمای اهل سنت

از منظر فقهای اهل سنت سب و دشنام به مسلمان معصیت و جنایت محسوب شده و سزای آن تعزیر است و تعزیر سزایی را می‌گویند که از حد شرعی کمتر باشد و بر چنان جنایتی لازم می‌شود که بر آن حد واجب نیست و فقها بیشترین مقدار آن را ۳۹ و کمترین مقدار آن را ۳ شلاق بیان نموده‌اند، البته مقدار و اجرای آن بر عهده حاکم عادل می‌باشد (طعمه حلبی، ۱۴۳۶ق، ج ۶، ص ۱۰۸). فقهای اهل سنت معتقدند که دشنام دادن و ناسزاگفتن به هیچ انسانی؛ کافر باشد یا مسلمان حتی حیوانات جائز نیست، و در احادیث ممنوعیت آن وارد شده است تا آنجا که بسیاری از علما بر این باورند که سب مؤمن گناهی کبیره است (الموسوعه الفقهیه الکویتیة، ۱۴۰۴ق، ص ۱۴۱). چنانچه نووی در این باره می‌گوید: يُحْرَمُ سَبُّ الْمُسْلِمِ مِنْ غَيْرِ سَبَبٍ شَرْعِيٍّ يَجُوزُ ذَلِكَ - دشنام به فرد مسلمان بدون دلیل شرعی اش که آن را جایز کند، حرام است. شافعی‌ها و حنبلی‌ها گفته‌اند: اگر سب و دشنام با شروط خاصی آورده شده باشد؛ به کنایه گفتن هم مانند صریح گفتن است (المنای القاهری، ۱۳۵۶ق، ج ۴، ص ۲۱۳؛ الکشناوی، بی‌تا ج ۳، ص ۱۹۲؛ علیش، بی‌تا ج ۲ ف ص ۳۴۷؛ ابن قدامه، ۱۴۱۷ق، ج ۸، ص ۲۲۰؛ الفتوحی الحنبلی، ۱۴۱۹ق، ج ۳، صص ۱۴۲-۳۲۵-۳۸۱).

جهت تقویت بحث به اقوال علمای اهل سنت اشاره خواهیم کرد:

سطوی در فقه الکبیر این‌گونه بیان می‌کند که دشنام به دیگری که موجب کسر شأن اوست چه لفظی باشد چه رفتاری مستوجب تعزیر است، مگر در جایی که معنای قذف یا سب نبی را در برداشته باشد که سبب اجرای حد است و مراد از دشنام، لفظ یا رفتاری است که به نحوی، شأن دیگری را دچار تضعیف و تحقیر کند (سطویف، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۶۴۱).

همچنین منصوری در قواعد التعزیر می‌نویسد که مقصود از دشنام، لفظ یا رفتاری است که متضمن نسبت‌دادن زنا و لواط به دیگری است که قذف نام دارد و حد در پی دارد و یا دال بر سب و دشنام دهی به پیامبر اسلام است و آن نیز مستوجب حد است و یا لفظ یا رفتاری است که متضمن نسبت‌دادن این دو جرم نیست؛ ولی به نحوی، موجبات هتک شأن مخاطب دشنام را فراهم می‌کند و مستحق تعزیر است به آن میزان که قاضی صالح بداند... و مراد از آن، تأدیب دشنام دهنده است (منصوری، ۱۴۱۹ق، ج ۲، ص ۲۰۸). نمری نیز در الکافی بیان می‌کند که اگر کسی دیگری را فاسق بخواند یا او را با نام حیوانی صدا زند یا او را دشنام دهد، و یا او را قذف کند و حسب مورد، حد یا تعزیر می‌شود، اما قابل قصاص نیست (نمری، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۵۸۵). خطیب شربینی در مغنی المحتاج آورده است که اگر کسی به دیگری به هجو و یا به تعریض و یا به صراحت دشنام دهد و او را با نام حیوان و یا با نام بدکارها بخواند و خطاب کند، موجب وهن او شده و اگر قذف یا سب پیامبر نکرده باشد، مستحق تعزیر خواهد بود (خطیب شربینی، بی تا ج ۴، ص ۲۵۸). طنطاوی در التحویل می‌گوید که مراد از توهین، آن است که کسی را به لفظ یا با رفتاری که دون شأن اوست خطاب کنند یا نسبت ناروایی به وی وارد کنند یا او را زناکار و یا لواط کار معرفی کنند که در فرض اخیر، توهین کننده را قاذف و مخاطب او را محذوف می‌نامند و کیفر او، حد است. همچنین، سب نبی حد در پی دارد لیکن در مابقی، کیفر دشنام دهنده، تعزیر است (طنطاوی، ۱۴۱۶، ج ۲، ص ۱۴۹). همچنین صبحی در کتاب الاحکام معتقد است که دشنام به دیگری، جز در صورتی که مشتمل بر عنوان قذف یا سب نبی باشد، مستوجب تعزیر است و بر عباراتی اطلاق می‌شود که به نحوی، موجبات کسر شأن فردی را فراهم گرداند (صبحی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۸۴۰).

زواوی نیز در ایضاح الاحکام آورده است که اگر کسی، دیگری را سگ یا خوک یا نظایر اینها خطاب کند، مستحق تعزیر است و حد ندارد و حد، متوقف بر قذف است؛ یعنی دیگری را زناکار یا لواط کار خطاب نماید و نیز متوقف بر سب نبی است... ملاک در اینها تصریح یا تعریض است در دشنام و وهن دیگری (زواوی، ۱۴۱۹ق، ج ۲، ص ۴۸۳). طرفی نیز در الکشف فی القذف این گونه می‌نویسد که از آنجاکه اسلام برای کرامت و حیثیت افراد

احترام ویژه قائل است، دشنام به دیگران را ولو آنکه نسبت وارد شده، از جمله زنا و یا لواط، صحیح و روا هم باشد، بر نمی‌تابد و حتی اگر مورد، مشمول عنوان قذف و یا سب نبی هم نباشد، از آنجا که وهن و کسر شخصیت و شأن دیگری رقم خورده، موهن است و تعزیر خواهد شد (طرفی، ۱۴۲۱ق، ص ۲۷۷)؛ بنابراین از جمع نظرات فقهای اهل سنت در مذاهب مختلف روشن شد که آنها قائل به حرمت سب مؤمن هستند و خطاب دادن شخصی را با الفاظ یا رفتاری که دون شأن او باشد حرام و موجب تعزیر دانسته‌اند.

۱-۶) ادله حرمة سب از منظر فقهای اهل سنت

۱-۱-۶) قرآن

۱-۱-۱-۶) آیه ۵۸ سوره احزاب

علمای اهل سنت جهت اثبات حرمت سب مؤمن تنها از آیه ۵۸ سوره احزاب «والذین یؤذون المؤمنین والمؤمنات بغير ما اكتسبوا فقد احتملوا بهتاناً وإثماً مبيناً»: «و کسانی که مردان و زنان مؤمن را بی آنکه مرتکب [عمل زشتی] شده باشند آزار می‌رسانند، قطعاً تهمت و گناهی آشکار به گردن گرفته‌اند»؛ برای حرمت سب مؤمن استفاده کرده‌اند (النوی، ۱۴۲۸، ص ۴۳۸). با این استدلال که «یؤذون» شامل هر نوع اذیت و آزار فعلی و قولی مانند سب و شتم و تحقیر و غیبت و سخن چینی... است (البکری الصدیقی ۱۴۲۵، ص ۴۰۲)؛ بنابراین این آیه می‌تواند مستند حرمت سب مؤمن قرار گیرد؛ زیرا سب مؤمن موجب ناراحتی و آزار مؤمن می‌باشد.

۲-۱-۶) سنت

روایات زیادی در حرمت سب مؤمن در کتب اهل سنت ذکر شده است که به بررسی برخی از مهم‌ترین آنها می‌پردازیم:

۱-۲-۱-۶) روایت عبدالله بن مسعود

مشهورترین روایتی که برای حرمت سب مسلم به آن استناد می‌کنند و در صحیح بخاری و صحیح مسلم نقل شده است روایتی است که عبدالله بن مسعود از رسول‌الله (ص) نقل کرده است که فرمودند: «سَبَابُ الْمُسْلِمِ فُسُوقٌ، وَقِتَالُهُ كُفْرٌ» (بخاری، ۱۴۲۲، ج ۱۰، ص ۴۶۴) «دشنام دادن به

مسلمان فسق و جنگیدن با او کفر است». با این استدلال که سباب با کسر سین مصدر سب است و سب به معنای دشنام و گفتار نامناسب است. فسوق نیز مصدر فسق است و فسق به معنای خروج از طاعت خداوند است (اللاعی، ۱۴۱۴ق، ص ۲۷۶). مسلم به معنای کسی است که به یگانگی خداوند و رسالت پیغمبر اکرم ایمان دارد و ملتزم به احکام اسلام است. پس هرگاه یکی از مسلمین برادرش را سب کند فاسق شده است؛ یعنی از صفت عدالت خارج و به صفت فسق داخل شده است (العثیمین، ۱۴۲۷ق، ص ۳۶۲) پس روایت بر حرمت سب مسلم به ناحق دلالت می‌کند. چرا که سب مؤمن به اجماع فقها حرام است و مرتکب آن فاسق است. چنانچه در شرح سنن ابن ماجه روایت این‌طور تفسیر شده است: حدیث مذکور بیانگر بزرگی حق مسلمان می‌باشد؛ چنان که دشنام دادن مسلمان را فسق می‌داند که به معنای خروج از اطاعت الله است؛ و جنگیدن با او را کفر می‌داند؛ با این تفصیل که اگر کشتن مسلمانی را حلال بدانند، این کفر در حق او کفر اکبر می‌باشد که او را از اسلام خارج می‌کند و اگر جنگ وی با او بر سر امری دنیوی باشد و معتقد به حلال بودن خونش نباشد، کفر مذکور در حق او کفر اصغر می‌باشد که او را از دین خارج نمی‌کند و اطلاق کفر در مورد چنین کسی از باب مبالغه در تحذیر می‌باشد (الهریری، ۲۰۱۸ق، ص ۱۳). این روایت از نظر سندی از دیدگاه اهل سنت تمام است؛ زیرا آنها ابن مسعود را یکی از بزرگان صحابه دانسته و روایات زیادی در مدح وی نگاشته‌اند (بخاری، ۱۴۲۲، ج ۲ ص ۳۰۷). اما از نظر دلالتی در نقد این روایت نیز احتمالاتی وجود دارد از جمله احتمال دارد موضوع حکم مربوط به سب طرفینی باشد؛ یا تنها مبالغه در سب را حرام بدانند؛ بنابراین بر اساس قاعده اصولی «اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال» استدلال به خاطر احتمال باطل می‌شود و نمی‌توان از این روایت برای اثبات حرمت سب مؤمن استفاده کرد.

۶-۱-۲-۲) روایت ابوهریره

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: الْمُتَسَابِنُ مَا قَالَا، فَعَلَى الْبَادِي مِنْهُمَا حَتَّى يَعْتَدِيَ الْمَظْلُومَ (ابی داود، ۱۴۲۳ق، حدیث ۴۸۹۴؛ مسلم، ۱۴۱۲، حدیث ۲۵۸۷) این روایت در مورد دو مردی که یکدیگر را سب می‌کنند سپس رسول الله (ص) می‌فرماید «تا زمانیکه مظلوم تعدی و تجاوز نکرده است، گناه سب بر عهده شروع کننده است» که در صحیح مسلم و کتاب ابی داود و ترمذی از ابوهریره نقل

شده است. از نظر سندی راوی این حدیث - ابوهریره - مورد وثوق رجالیون اهل سنت است که با تعبیری چون حافظ، احفظ الصحابه، درای حافظه قوی، فزونی دانش، ملازم و مصاحب با پیامبر اکرم (ص) و.. یاد شده است (ذهبی، ۱۹۹۳، ج ۲، ص ۵۹۹). - گرچه این الفاظ دلالت بر توثیق نمی کند بلکه تنها بر مدح وی دلالت دارد - بنابراین به جهت اعتماد رجال اهل سنت بر احادیث ابوهریره این حدیث صحیح السند است و از نظر دلالتی هم بر حرمت استفاده از عبارات مذمومی که معمولاً در نزاع به کار می رود، مانند ای الاغ، ای بز، ای سگ و.. دلالت می کند زیرا از دو جهت زشت است یکی اینکه دروغ است و دیگری اینکه زیان آور است (النووی، ۱۴۱۴ق، ص ۳۶۵). چنانچه در کتاب ذکر و تذکیر بیان شده است: «مقصود از این روایت این است که دو نفری که به یکدیگر دشنام می دهند، گناه بر کسی است که دشنام را شروع کرده است، تا زمانی که مظلوم با فحاشی بیشتر از حد خود تجاوز نکند» (صالح بن غانم، بی تا، ص ۶۳). لذا این روایت دلالت بر حرمت سب دارد زیرا کلمه «مظلوم» اشاره به ظلم بودن سب دارد و با اضافه کردن کبرای کلی ممنوعیت ظلم بر طبق روایات متعدد اهل سنت «اتَّقُوا الظُّلْمَ فَإِنَّ الظُّلْمَ ظُلُمَاتٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» (بیهقی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۰، ص ۱۳۴) پس سب هم حرام است.

۶-۱-۲-۳) روایت بزار

روایت سَابِ الْمُؤْمِنِ كَالْمُشْرِفِ عَلَى الْهَلَكَةِ (الهیتمی، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۹۲). این روایت را بزار به سند کامل با راویان ثقه بیان کرده است لذا از نظر سندی صحیح و تمام است (المنای القاهری، ۱۳۵۶ق، ج ۴، ص ۷۹) از لحاظ دلالتی نیز بر حرمت سب مومن دلالت می کند؛ زیرا سب کننده مومن در آستانه هلاکت اخروی قرار دارد. پس مراد معصوم از این روایت بر حذر داشتن مومن از سب است (المنای القاهری، ۱۳۵۶ق، ج ۴، ص ۷۹؛ حصکفی، ۱۴۱۵ق، ج ۶، ص ۳۵۱). لذا از آنجایی که در هلاکت انداختن خود یا در آستانه هلاکت قرار دادن خود، از باب مقدمه حرام حرام است و سب مومن هم یا علت هلاکت و یا مقدمه هلاکت بوده لذا حرام است. پس این روایت بر حرمت سب مومن دلالت دارد.

۶-۱-۳) اجماع

اجماع به معنای اتفاق تمام مجتهدان پس از رحلت پیامبر (ص) که می تواند حکم شرعی معینی را اثبات کند (فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۱۰، ص ۱۱۳ و ۱۱۴) از منظر اهل سنت یکی از منابع

استنباط احکام است. این دلیل در نظر اهل سنت بسیار مهم است تا جایی که «ابن تیمیه» یکی از علمای اهل سنت در ترتیب ادله و منابع استنباط گفته است: اولین دلیلی که مجتهد را از همه ادله دیگری نیاز می‌کند و با وجود آن به هیچ دلیل دیگری نیاز ندارد، اجماع است که اگر آن را به دست آورد لازم نیست سایر ادله را پیگیری کند و لذا کتاب و سنت مخالف با آن را باید تأویل کند یا منسوخ بداند، سپس در رتبه دوم نوبت به کتاب و سنت متواتر، آن گاه نوبت به خبر واحد و قیاس می‌رسد. وی می‌گوید: به جهت اهمیت اجماع در نزد اهل سنت به آنان «اهل سنت و جماعت» می‌گویند (مجموعه فتاوی ابن تیمیه، ج ۳، ص ۳۶۴) شکی نیست که دشنام و ناسزاگویی به مؤمن، اذیت و آزار و تحقیر او با کلامی که سزاوار آن نیست حرام است. علمای اهل سنت در حرمت سب به ناسخ مسلم قائل به اجماع هستند. چنانچه در برخی کتب فقهی بیان شده است: حرمة سب المسلم، وهو حرام بغیر حق بالإجماع و فاعله فاسق (ابن الملتن، ۱۴۲۹ق، ص ۱۶۷؛ الهیری، ۲۰۱۸ق، ص ۲۹۵؛ فتاوی الشبکه الاسلامیه، ۲۰۰۹، ص ۱۳۲۲؛ الصاعدی، ۱۴۲۷ق، ص ۳۸۴)؛ بنابراین حرمت سب مؤمن نزد علمای اهل سنت اجماعی است.

نتیجه گیری

هر کلامی که مقصود از آن، تحقیر و توهین به شخص و وارد کردن نقص بر او باشد سب است و چون برای عنوان سب در شرع، محدوده‌ای تعیین نشده است مرجع در تشخیص سب عرف است. با بررسی حکم سب در ادله اربعه ثابت شد که تمام فقهای مذاهب اسلامی سب مؤمن را حرام می‌دانند. از منظر فقهای امامیه به جز اجماع که بر حرمت سب مؤمن به دست نیامد؛ ادله عقلی و نقلی بر حرمت سب مؤمن دلالت می‌کند. دلالت برخی آیات قرآنی که می‌توان بر حرمت سب مؤمن به آن استناد نمود - مانند آیه ۱۱ سوره حجرات و آیه ۵۸ سوره احزاب قابل مناقشه نیست. مجموع روایات نیز دلالت بر این حرمت دارند گرچه نقدهایی به آنها وارد است؛ اما برخی نظیر صحیح ابن حجاج از لحاظ سند و دلالت تمام است. عقل نیز به قبح سبی که مصداق ظلم باشد حکم می‌دهد و بال ملازمه دلالت بر حرمت می‌کند و از منظر فقهای اهل سنت نیز علاوه بر اجماع بر حرمت سب، آیه ۵۸ احزاب و روایاتی چون عبدالله بن مسعود، ابوهریره و بزار دلالت بر حرمت آب مؤمن می‌کند.

منابع

١. ابن الملقن المصري. (١٤٢٩ق). التوضيح لشرح الجامع الصحيح. دمشق: دار النوادر.
٢. ابن فارس، احمد. (١٤٠٤ق). معجم مقاييس اللغة. محقق: محمد هارون. قم: دفتر تبليغات اسلامي.
٣. ابن قدامة. (١٤١٧ق). المغني. الرياض: دار عالم الكتب للطباعة والنشر والتوزيع.
٤. ابن منظور، محمد بن مكرم. (١٤١٤ق). لسان العرب. بيروت: دار الفكر.
٥. ابن براج، عبدالعزيز بن نحرير. (١٤٠٦ق). المهذب. قم: جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم، مؤسسة النشر الإسلامي.
٦. ابي داود، سليمان بن اضعث. (١٤٢٣ق). صحيح سنن ابي داود. تحقيق محمد ناصر الدين الباني. كويت: غراس.
٧. انصاري، مرتضى. (١٤١١ق). كتاب المكاسب. قم: منشورات دار الذخائر.
٨. انصاري، مرتضى بن محمد امين. (١٤١٩ق). فرائد الأصول. قم: مجمع الفكر الإسلامي.
٩. البخاري، محمد بن اسماعيل. (١٤٢٢ق). الجامع المسند الصحيح المختصر من أمور رسول الله صلى الله عليه وسلم وسننه وأيامه = صحيح البخاري. المحقق: محمد زهير بن ناصر الناصر. دار طوق النجاة.
١٠. البكري الصديقي، محمد علي. (١٤٢٥ق). دليل الفالحين لطرق رياض الصالحين. بيروت: دار المعرفة للطباعة والنشر والتوزيع.
١١. بهبهاني، محمدباقر بن محمد اكمال. (١٤٢٤ق). مصابيح الظلام في شرح مفاتيح الشرائع. قم: مؤسسه علامه مجدّد وحيد بهبهاني.
١٢. بيهقي، ابي بكر احمد. (١٤١٤ق). السنن الكبرى. تحقيق: محمد عبد القادر عطا. بيروت: دار الكتب العلمية.
١٣. تبريزي، راضي بن محمد حسين نجفي. (١٤١٣ق). تحليل الكلام في فقه الإسلام. تهران: امير قلم.
١٤. تبريزي، جواد. (١٤١٦ق). إرشاد الطالب إلى التعليق على المكاسب. قم: اسماعيليان.
١٥. جوهرى، اسماعيل بن حماد. (١٤١٠ق). الصّحاح. مصحّح: احمد عطار. بيروت: دارالعلم.
١٦. حسيني عاملي، محمدجواد بن محمد. (١٤١٩ق). مفتاح الكرامة في شرح قواعد العلامة. قم: جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم. مؤسسة النشر الإسلامي.
١٧. حصكفي، علاء الدين. (١٤١٥ق). الدّر المختار شرح تنوير الأبصار. بيروت: دار الفكر.
١٨. حلّي، حسن بن يوسف. (١٤١٤ق). تذكرة الفقهاء. قم: آل البيت (ع).
١٩. خطيب شربيني، محمد بن احمد. (بي تا). مغنى المحتاج إلى معرفة معاني ألفاظ المنهاج. دمشق: دارالزهرة.
٢٠. خوي، ابوالقاسم. (بي تا) مصباح الفقاهه. بيج، بينا.

۲۱. الدسوقي المالكي، محمد بن أحمد. (بی تا). حاشية الدسوقي على الشرح الكبير. بيروت: دار الفكر.
۲۲. الدمياطي الشافعي، أبو بكر. (۱۴۱۸ق). إعانة الطالبين على حل ألفاظ فتح المعين. بيروت: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع.
۲۳. ذهبی، محمد بن احمد. (۱۹۹۳ م). سير اعلام النبلاء. بيروت: موسسه الرساله.
۲۴. راغب اصفهانی، حسين. (۱۴۱۲ق). مفردات ألفاظ القرآن. محقق: صفوان داودی. بيروت: دارالعلم.
۲۵. روحانی، صادق. (۱۴۱۲ق). فقه الصادق (ع). قم: مدرسه امام صادق (ع).
۲۶. زبيدي، محمد بن محمد. (۱۴۱۴ق). تاج العروس. محقق: شیری. بيروت: دارالفکر.
۲۷. الزرقاني المالكي، أبو عبد الله. (۱۴۱۷ق). شرح العلامة الزرقاني على المواهب اللدنية بالمنح المحمدية. بيروت: دار الكتب العلمية.
۲۸. زاوی، محمد بن مسعود. (۱۴۱۹ق). إيضاح الأحكام. دمشق: مكتبة الطهور.
۲۹. سبحانی، جعفر. (۱۴۲۴ق). المواهب في تحرير أحكام المكاسب. قم: مؤسسه امام صادق (ع).
۳۰. سبزواری، عبدالأعلى. (۱۴۱۳ق). مهذب الأحكام في بيان الحلال والحرام. قم: دفتر آية الله سبزواری.
۳۱. سطوی، محمد بن عمر. (۱۴۱۵ق). فقه الكبير. قاهره: مطبعة الاثار.
۳۲. السعدي، عبد الرحمن. (۱۴۲۰ق). تيسير الكريم الرحمن في تفسير كلام المنان. المحقق: عبد الرحمن بن معلا اللويحق. مؤسسة الرسالة.
۳۳. سآلر ديلمی، حمزه عبد العزيز. (بی تا). المراسم العلوية و الأحكام النبويه. قم: منشورات الحرمین.
۳۴. شهيد ثانی، زين الدين بن علی. (۱۴۱۳ق). مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام. قم: مؤسسة المعارف الإسلامية.
۳۵. شهيدی، ميرزا فتاح. (۱۳۷۵ق). هداية الطالب إلى أسرار المكاسب. تبريز: چاپخانه اطلاعات.
۳۶. الصاعدي، سعود بن عيد بن عمير. (۱۴۲۷ق). الأحاديث الواردة في فضائل الصحابة. الجامعة الإسلامية بالمدينة المنورة، وزارة التعليم العالي.
۳۷. صالح بن غانم. (بی تا). ذکر وتذکیر. بی نا، بی جا. مكتبه الشامله.
۳۸. صبحی، احمد بن محمود. (۱۴۱۵ق). الاحكام. بيروت: مكتبة المنصور.
۳۹. طباطبای قمی، تقی. (۱۴۱۳ق). عمدة المطالب في التعليق على المكاسب. قم: كتابفروشی محلاتی.
۴۰. طرفی، مال احمد. (۱۴۲۱ق). الكشف في القذف. قاهره: مطبعة المنشورات.
۴۱. طریحی، فخرالدین بن محمد. (۱۴۱۶ق). مجمع البحرين. محقق: حسینی. تهران: کتابفروشی مرتضوی.
۴۲. طعمه حلبی، عبدالمجید. (۱۴۳۶ق). الدرالمختار مع ردالمحتار. بيروت: دارالمعرفة.
۴۳. طنطاوی، محمد بن منصور. (۱۴۱۶ق). التحويل. بيروت: مطبعة آلداب.
۴۴. طوسی، محمد بن حسن. (بی تا). النهاية في مجرد الفقه و الفتاوى. بيروت: دار الكتاب العربي.

٤٥. العثيمين، محمد بن صالح. (١٤٢٧ق). فتح ذي الجلال والإكرام بشرح بلوغ المرام. بيروت: المكتبة الإسلامية.
٤٦. عليش، محمد بن أحمد بن محمد. (بي تا) فتح العلي المالك في الفتوى على مذهب الإمام مالك. بيروت: دار المعرفة.
٤٧. عليش، محمد بن أحمد بن محمد. (بي تا) منح الجليل شرح مختصر خليل. بيروت: دار الفكر.
٤٨. الفتوح الحنبلي، تقي الدين محمد. (١٤١٩ق - ١٩٩٩م). منتهى الإرادات مع حاشية ابن قائد. المحقق: عبد الله بن عبد المحسن التركي. بيروت: مؤسسة الرسالة.
٤٩. فخر رازی، محمد بن عمر. (١٤٢٠ق). مفاتيح الغيب. بيروت: دار إحياء التراث العربي.
٥٠. فيومي، أحمد بن محمد. (بي تا) المصباح المنير. قم: دار الرضي.
٥١. الكحلاني، محمد بن إسماعيل. (١٤٣٢ق - ٢٠١١م). التتويؤ شؤح الجامع الصؤغير. الرياض: مكتبة دار السلام.
٥٢. الكششناوي، أبوبكر. (بي تا) أسهل المدارك «شرح إرشاد السالك في مذهب إمام الأئمة مالك». بيروت: دار الفكر.
٥٣. كليني، محمؤد بن يعقوب. (١٤٠٧ق). الكافي. محقق: علي أكبر غفاري. تهران: دارالكتب الإسلامية.
٥٤. اللاعي، حسين بن محمد. (١٤١٤ق). كتاب البدر التمام شرح بلوغ المرام. بيروت: دار هجر.
٥٥. لجنة الفتوى بالشبكة الإسلامية. (١٤٣٠ق). فتاوى الشبكة الإسلامية. نسخته من الإنترنت. <http://www.islamweb.net>
٥٦. مجلسي، محمد باقر. (١٤٠٤ق). مرآة العقول. محقق: رسولي. تهران: دارالكتب الإسلامية.
٥٧. مجموعة فتاواي ابن تيمية. (بي تا). بي جا.
٥٨. مسلم بن الحجاج. (١٤١٢ق). المسند الصحيح المختصر بنقل العدل عن العدل إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم. المحقق: محمد فؤاد عبد الباقي. بيروت: دار إحياء التراث العربي.
٥٩. المناوي القاهري، زين الدين محمد. (١٣٥٦ق). فيض القدير شرح الجامع الصؤغير. مصر: المكتبة التجارية الكبرى.
٦٠. منصورى، مال صديق. (١٤١٩ق). قواعد التعزير. دمشق: مكتبة الصورية.
٦١. الموسوعة الفقهية الكويتية. (١٤٠٤ق). وزارة الأوقاف والشئون الإسلامية. الكويت: دارالسلاسل.
٦٢. نجاشى، أحمد بن علي. (١٣٦٥). رجال نجاشى. مصحح: موسى شبيرى زنجانى. قم: جامعه مدرسين.
٦٣. نجفى، محمد حسن. (١٤٠٤ق). جواهر الكلام فى شرح شرائع الاسلام. بيروت: إحياء التراث العربى.
٦٤. نمرى، يوسف بن عبداهلل. (١٤٠٧ق). الكافي فى فقه أهل المدينة. بيروت: دارالكتب العلمية.
٦٥. النووي، أبوزكريا محيى الدين يحيى بن شرف. (١٤١٤ق). الاذكار. بيروت: دار الفكر.

۶۶. النووي، أبو زكريا محيي الدين يحيى بن شرف. (۱۴۲۸ق - ۲۰۰۷م). *رياض الصالحين*. دمشق: دار ابن كثير للطباعة والنشر والتوزيع.
۶۷. الهرري، محمدامين. (۲۰۱۸م). *كتاب شرح سنن ابن ماجه*. جده: دار المنهاج.
۶۸. الهيثمي، أحمد بن محمد بن علي بن حجر. (۱۴۰۷ق - ۱۹۸۷م). *الزواجر عن اقتراف الكبائر*. بيروت: دار الفكر.
۶۹. وحيد بهباني، محمداقبر. (بی تا) *تعليقة على منهج المقال*. بیجا، بیجا.

References

The Holy Quran

1. Abi Dawoud, S. ibn al-Az'ath. (2003). *Sahih Sunan Abu Dawoud* (M. N. al-Albani, Ed.). Kuwait: Gharas.
2. Al-Bakri al-Siddiqi, M. A. (2004). *Dalil al-Falihin li Turuq Riyadh al-Salihin*. Beirut: Dar al-Ma'rifah for Printing and Publishing.
3. Al-Beyhaqi, A. ibn B. A. (1994). *Al-Sunan al-Kubra* (M. A. Q. Atta, Ed.). Beirut: Dar al-Kutub al-Ilmiyyah.
4. Al-Bukhari, M. ibn I. (2001). *Al-Jami al-Masnad al-Sahih al-Mukhtasar min Umur Rasul Allah wa Sunanihi wa Ayyamihi = Sahih al-Bukhari* (M. Z. ibn N. al-Nasir, Ed.). Dar Toq al-Najat.
5. Al-Dasouqi al-Maliki, M. ibn A. (n.d.). *Hashiyat al-Dasouqi ala al-Sharh al-Kabir*. Beirut: Dar al-Fikr.
6. Al-Dhababi, M. ibn A. (1993). *Seyr A'lam al-Nubala*. Beirut: Al-Risalah Institute.
7. Al-Dimyati al-Shafi'i, A. B. (1997). *I'anat al-Talibin ala Hal Alfaz Fath al-Mu'in*. Beirut: Dar al-Fikr for Printing, Publishing, and Distribution.
8. Al-Futuhy al-Hanbali, T. D. M. (1999). *Muntaha al-Iradat ma'a Hashiyat Ibn Qa'id* (A. ibn A. al-Turki, Ed.). Beirut: Al-Maktabah Al-Islamiyyah.
9. Al-Harari, M. A. (2018). *Kitab Sharh Sunan Ibn Majah*. Jaddeh: Dar al-Minhaj.
10. Al-Heytami, A. ibn M. ibn A. ibn Hajar. (1987). *Al-Zawajir 'an Iqtraf al-Kabair*. Beirut: Dar al-Fikr.
11. Al-Jowhari, I. ibn H. (2004). *Al-Sihah* (A. Attar, Ed.). Beirut: Dar al-Ilm.
12. Al-Kahlani, M. ibn I. (2011). *Al-Tanwir Sharh al-Jami' al-Saghir*. Riyadh: Dar al-Salam.
13. Al-Kashnawi, A. B. (n.d.). *Ashal al-Madarik: Sharh Irshad al-Salik fi Madhhab Imam al-A'immah Malik*. Beirut: Dar al-Fikr.
14. Al-Kuleyni, M. ibn Y. (1987). *Al-Kafi* (A. A. Ghafari, Ed.). Tehran: Dar al-Kutub al-Islamiyyah.
15. Al-Lā'i, H. ibn M. (1414 AH). *Kitab al-Badr al-Tamām Sharh Bulugh al-Marām*. Beirut: Dar Hijr.
16. Al-Manawi al-Qahiri, Z. D. M. (1936). *Feydh al-Qadir Sharh al-Jami' al-Saghir*. Egypt: Al-Maktabah al-Tijariyyah al-Kubra.
17. Al-Nouwi, A. Z. M. Y. (1994). *Al-Adhkar*. Beirut: Dar al-Fikr.
18. Al-Nouwi, A. Z. M. Y. (2007). *Riyadh al-Salihin*. Damascus: Dar Ibn Kathir for Printing, Publishing, and Distribution.

19. Al-Sa'di, A. R. (2000). *Tayseer al-Karim al-Rahman fi Tafsir Kalam al-Manan* (A. R. ibn M. al-Luhaiq, Ed.). Al-Maktabah Al-Islamiyyah.
20. Al-Sa'idi, S. ibn E. ibn U. (2007). *Al-Ahadith al-Waridah fi Fadha'il al-Sahabah*. Islamic University of Medina, Ministry of Higher Education.
21. Al-Tusi, M. ibn H. (n.d.). *Al-Nihayah fi Mujarrad al-Fiqh wa al-Fatawa*. Beirut: Dar al-Kitab al-Arabi.
22. Al-Uthaymeen, M. ibn S. (2007). *Fath Dhil-Jalal wa al-Ikrama bi Sharh Bulugh al-Maram*. Beirut: Al-Maktabah Al-Islamiyyah.
23. Al-Zarqani al-Maliki, A. A. (1997). *Sharh al-Allamah al-Zarqani ala al-Mawahib al-Ladunniyyah bil-Munah al-Muhammadiyyah*. Beirut: Dar al-Kutub al-Ilmiyyah.
24. Aleysh, M. ibn A. ibn M. (n.d.). *Fath al-Ala al-Malik fi al-Fatwa ala Madhhab al-Imam Malik*. Beirut: Dar al-Ma'rifah.
25. Aleysh, M. ibn A. ibn M. (n.d.). *Minh al-Jalil Sharh Mukhtasar Khalil*. Beirut: Dar al-Fikr.
26. Ansari, M. (1411 AH). *Kitab al-Makāsib*. Qom: Publication of Dar al-Dhakha'ir.
27. Ansari, M. ibn M. Amin. (1419 AH). *Farā'id al-Usūl*. Qom: Islamic Thought Institute.
28. Bahbahani, M. B. ibn M. A. (2004). *Masābih al-Zalam fi Sharh Mafatih al-Sharā'ye'*. Qom: Institute of Allameh Mujaddad Wahid Bahbahani.
29. Fakhr al-Razi, M. ibn U. (1420 AH). *Mafātih al-Gheyb*. Beirut: Dar Ihya al-Turath al-Arabi.
30. Fatwa Committee of the Islamic Network. (1430 AH). *Fatwas of the Islamic Network*. Retrieved from <http://www.islamweb.net>.
31. Fayoumi, A. ibn M. (n.d.). *Al-Misbāh al-Munīr*. Qom: Dar al-Radhi.
32. Haskafi, A. A. (1996). *Al-Durr al-Mukhtar Sharh Tanwir al-Absar*. Beirut: Dar al-Fikr.
33. Helli, H. ibn Y. (1994). *Tadhkirat al-Fuqaha*. Qom: Ahl al-Bayt (AS).
34. Hosseini Ameli, M. J. ibn M. (1999). *Miftah al-Keramah fi Sharh Qawa'id al-Allamah*. Qom: Society of Teachers in Qom Seminary, Islamic Publishing Foundation.
35. Ibn al-Mulaqqin al-Mesri. (2009). *Al-Towdhih li Sharh al-Jāme al-Sahih*. Damascus: Dar al-Nawadir.
36. Ibn Barrajj, A. ibn N. (2006). *Al-Muhadhdhab*. Qom: Society of Teachers in Qom Seminary, Islamic Publishing Foundation.
37. Ibn Faris, A. (2004). *Mu'jam Maqayis al-Lugha* (M. Harun, Ed.). Qom: Office for Islamic Promotion.
38. Ibn Manzur, M. ibn M. (2014). *Lisan al-Arab*. Beirut: Dar al-Fikr.
39. Ibn Qudamah. (2016). *Al-Mughni*. Riyadh: Dar Al-Alam al-Kutub for Printing, Publishing, and Distribution.
40. Khateeb Sharabini, M. ibn A. (n.d.). *Mughni al-Muhtaj ila Ma'rifat Ma'āni Alfaz al-Minhāj*. Damascus: Dar al-Zahra.
41. Khoei, A. al-Q. (n.d.). *Misbah al-Fiqhāhah*.
42. Kuweiti Fiqhi Encyclopedia. (1404 AH). Ministry of Awqaf and Islamic Affairs. Kuwait: Dar al-Salāsil.

43. Majlisi, M. B. (1984). *Mir'āt al-Uqul* (Rasouli, Ed.). Tehran: Dar al-Kutub al-Islamiyyah.
44. Majmu'at Fatawa Ibn Teymiyyah. (n.d.).
45. Mansouri, M. S. (1419 AH). *Qawā'id al-Ta'zīr*. Damascus: Al-Souriyah Library.
46. Muslim ibn al-Hajjaj. (1992). *Al-Masnad al-Sahih al-Mukhtasar bin Naql al-'Adl 'an al-'Adl ila Rasul Allah* (M. F. Abdul-Baqi, Ed.). Beirut: Dar Ihya' al-Turath al-Arabi.
47. Najafi, M. H. (1984). *Jawahir al-Kalam fi Sharh Shara'i al-Islam*. Beirut: Ihya' al-Turath al-Arabi.
48. Najashi, A. ibn A. (1986). *Rijal Najashi* (M. Shubeiri Zanjani, Ed.). Qom: Society of the Seminary Teachers.
49. Namari, Y. ibn A. (1987). *Al-Kafi fi Fiqh Ahl al-Madina*. Beirut: Dar al-Kutub al-Ilmiyyah.
50. Rāqib Isfahani, H. (1993). *Mufradat Alfaz al-Qur'an* (S. Dawoodi, Ed.). Beirut: Dar al-Ilm.
51. Rouhani, S. (1993). *Fiqh al-Sadiq*. Qom: Imam Sadiq School.
52. Sabzewari, A. (1993). *Muhadhdhab al-Ahkam fi Bayan al-Halal wa al-Haram*. Qom: Office of Ayatollah Sabzewari.
53. Saleh ibn Qānim. (n.d.). *Dhikr wa Tadhkir*. Maktabat al-Shāmilah.
54. Sallār Deylami, H. A. (n.d.). *Al-Marāsīm al-Alawiyah wa al-Ahkam al-Nabawiyah*. Qom: Publication of al-Harameyn.
55. Satawi, M. ibn O. (1994). *Fiqh al-Kabir*. Cairo: Matba'at al-Athar.
56. Shahid Thani, Z. D. ibn A. (1993). *Masalik al-Afham ila Tanqih Shara'i al-Islam*. Qom: Islamic Knowledge Foundation.
57. Shahidi, M. F. (1996). *Hidayat al-Talib ila Asrar al-Makasib*. Tabriz: Ettelaat Press.
58. Subhani, J. (2004). *Al-Mawāhib fi Tahrir Ahkam al-Makasib*. Qom: Institute of Imam Sadiq.
59. Subhi, A. ibn M. (1994). *Al-Ahkam*. Beirut: Maktabat al-Mansour.
60. Tabatabai Qomi, T. (1993). *Umdat al-Matālib fi Ta'liq 'ala al-Makasib*. Qom: Mahalāti Bookstore.
61. Tabrizi, J. (1416 AH). *Irshād al-Tālib ila al-Ta'līq al-Makāsib*. Qom: Ismailian Institute.
62. Tabrizi, R. ibn M. H. N. (1994). *Tahlil al-Kalam fi Fiqh al-Islam*. Tehran: Amir Qalam.
63. Tantāwi, M. ibn M. (1416 AH). *Al-Tahwil*. Beirut: Al-Adab Press.
64. Tarafī, M. A. (2001). *Al-Kashf fi al-Qadhf*. Cairo: Matba'at al-Mansurat.
65. Tarihi, F. D. M. (1996). *Majma' al-Bahrain* (Huseyni, Ed.). Tehran: Mortazavi Bookstore.
66. Tu'meh Halabi, A. M. (1436 AH). *Al-Durr al-Mukhtar ma'a Rad al-Mukhtar*. Beirut: Dar al-Ma'rifah.
67. Wahid Bahbahani, M. B. (n.d.). *Ta'liqah 'ala Manhaj al-Maqāl*.
68. Zubeidi, M. ibn M. (1994). *Taj al-Arous* (Shiri, Ed.). Beirut: Dar al-Fikr.
69. Zuwāwī, M. ibn M. (1999). *Iydhah al-Ahkam*. Damascus: Maktabat al-Tuhūr.